

فسخ عقود و آثار مترتبه بر آن

عموم ماده ۴۵۶ را نمیتوان شامل عقودی از قبیل وقف و هبه نیز دانست زیرا غیر از خیار مجلس و حیوان و تأخیر نم که مختص عقد بیع است خیاراتی که در سایر عقود ممکنست جاری شود عبارت است از : خیار شرط ، خیار تخلف وصف ، خیار غبن ، خیار عیب ، خیار تبعض صفقه ، خیار تدلیس و خیار تخلف شرط .

مسلم است که خیاراتی از قبیل خیار غبن ، خیار عیب ، خیار تدلیس و خیار تبعض صفقه در عقودی مثل وقف و هبه موردی پیدا نمیکنند زیرا خیارات مزبور از جمله حقوق مالی هستند و در عقود فوق الذکر غرض و هدف عاقد مالی نمی باشد . بعبارت دیگر این نوع از عقود واجد صفت ممتازهای می باشد که قصد تبرع است و در اینصورت معقول نیست که متبرع یعنی فرضاً واقف یا واهب مدعی غبن گردد یا موقوف علیه یا موهوبه ادعای تدلیس و غیره را بنماید .

بنابراین میتوان گفت يك مخصص عقلي کلیت ماده ۴۵۶ قانون مدنی را تخصیص داده و دایره حکم آن را در مورد عقود تبرعی محدود ساخته است . و اما نسبت به تسری خیار شرط باین نوع از عقود با توجه بمقررات قانونی و اقتضای عقود مسزبور هیچیک از انواع خیار در آنها جاری نمیباشد .

مثلاً از مقررات مربوط به وقف که اقتضایش تجبیس اصل و تسبیل ثمره است و مخصوصاً از صفات مختصه آن که دوام ، قبض ، تنجیز و اخراج از ملکیت واقف میباشد استنباط و استنتاج میگردد که هیچکدام از انواع شرط نمی تواند در آن جریانی داشته باشد . در تأیید استدلالات فوق عبارات زیر را از شرایط نقل مینماید :

« لو وقف علی غیره و شرط قضاء دیونه او ادرار مؤنثه لم یصح . »

« لو شرط عوده الیه عند حاجته صح الشرط و بطل الوقف و صا رحباً . »

بطوریکه ملاحظه میشود عقد وقف اگر موقوف بشرطی باشد باطل است و اصولاً از صورت حقوقی خود خارج شده به شکل « حبس » در میآید .

النبایه شرط خیار مادام که بزمان پس از عقد تسری پیدا نکند هیچگونه اشکالی را بیار نخواهد آورد و مفهوم ماده ۶۰ قانون مدنی که میگوید :

« در قبض فوریت شرط نیست بلکه مادامی که واقف رجوع نکرده است

هر وقت قبض بدهد وقف تمام میشود» مؤید این حقیقت است و ماده ۶۱ قانون مزبور در تکمیل و تأیید دلایل فوق مقرر میدارد:

«وقف بعد از وقوع آن بنحو صحت و حصول قبض لازم است و واقف نمیتواند از آن رجوع کند....».

فسخ در عقد نکاح: در قانون ایران و غالب قوانین خارجی عقد نکاح دارای خصوصیاتی است که آنرا از سایر عقود لازمه ممتاز میسازد. در عداد عقود لازمه، عقد نکاح از لحاظ تأثیر موجبات فسخ از محکمترین و استوارترین عقود میباشد زیرا نظر قانونگذار ایران به پیروی از شارع مقدس اسلام استحکام بنیان و اساس خانواده بوده است بنابراین مصلحت و اغراض و مصالح بیشمار دیگر علل موجب فسخ را در این عقد محدود به موارد نادری کرده است.

موارد فسخ در نکاح بطور کلی عبارتست از:

- ۱- مواردیکه رضای یکی از طرفین معلول است.
- ۲- مواردیکه از اجازه ولی تخلف میشود بشرحی که خواهد آمد.

۱- تدلیس

۲- اشتباه

۳- غبن

۴- اکراه.

غبن در نکاح موردی ندارد زیرا غبن فقط در عقود معوض مالی مصداق پیدا میکند و حال آنکه نکاح عقدی غیرمالی است و بقول یکی از اساتید دانشمند معاصر قانونگذار «اگر در حقوق غیرمالی مانند نکاح غبن را میپذیرفت شاید غالب مردم باین بهانه متوسل شده فسخ نکاح را میخواستند و بنیان خانواده متزلزل میشد» (حقوق مدنی آقای دکتر شایگان) عیوبی را که اگر در زن یا مرد باشد قانون از موجبات فسخ دانسته است میتوان از زمره عیوب رضا شمرده ولی ناگفته نماند که بطور کلی عیوب مزبور در صورتی موجب معلولیت رضا و بالنتیجه عدم نفوذ نکاح میشود که قبل از عقد برای طرف قرار داد مجهول باشد.

تدلیس نیز از عیوب رضا محسوب میشود زیرا ما وقع علیه العقد پس از ازاله آثار تدلیس تغییر کرده غیر از آن موضوعی میشود که درحین عقد منظور نظر عاقد بوده است.

عیوب زن و مرد بنا بمقتضیات و خصوصیات جنسی فرق میکند مثلاً ماده ۱۱۳۳

قانون مدنی برای زن عیوبی را شمرده که در مورد مصداقی نمیتواند پیدا کند (۱) **ماده ۱۱۳۳ قانون مدنی** نیز عیوب مرد را بیان کرده که برای زن ایجاد حق فسخ مینمایند.

(۱) امراض از قبیل جذام و برس و زمین گیری و نابینائی اگر چه در مرد مصداق پیدا میکند ولی بنا بپاره ای ملاحظات از طرف مقنن بعنوان موجبات فسخ نکاح برای زن ذکر نشده است.

فسخ عقود و آثار مترتبه بر آن

جنون خواه در مرد باشد و خواه در زن موجب فسخ عقد نکاح است. ماده ۱۱۴۱ قانون مدنی در این باره مقرر داشته است که «جنون هر يك از زوجین بشرط استقرار اعم از مستمر یا ادواری باشد برای طرف مقابل موجب فسخ است» (۱) راجع به عدم رعایت مقررات دولتی قانون ایران ضمانت اجرای قواعد مزبور را فسخ نکاح ندانسته است لذا برخلاف نظر یکی از اساتید دانشمند معاصر (۲) نمیتوان آنرا در عداد موجبات فسخ نکاح شمرد و همچنانکه خود آن حقوقدان دانشمند هم متذکر شده اند عدم اجازه دولت موجب فسخ نکاح نخواهد گردید اما در مورد عدم اجازه ولسی تصور می رود عدم اجازه او نیز در مورد دخترانی که بیش از ۱۸ سال سن داشته باشند موجب فسخ نکاح نیست ولی در مورد دخترانی که مشمول ماده ۱۰۴۴ قانون مدنی که میگوید: «بعد از رسیدن به سن ۱۵ سال تمام نیز اناث نمیتوانند مادام که به هیچوجه تمام نرسیده اند بدون اجازه ولی خود شوهر کنند» میشوند میتوان گفت در صورتیکه قبلاً شوهری نکرده باشند و ازدواج آنان اولین زناشویی باشد عقد آنان بعنوان نداشتن رشد قانونی قابل فسخ است.

همانطور که اشاره شد عقود جایزه همیشه قابل فسخ میباشد (۳) اما برای آنکه عقود لازمه قابل فسخ باشد حصول شرایطی ضرور است که ضمن هر فصل از قانون مشروحاً بیان گردیده است. آنچه در این باره بطور کلی میتوان ذکر کرد اینستکه شروط زیر برای منظور بالا ضرورت تام دارد:

- ۱- باید عقد از عقود معوض باشد: اگرچه بالمآل نتیجه ای که از فسخ و رجوع حاصل میشود یکسان است ولی قانون مدنی ما فقط در مورد عقود معوض اصطلاح فسخ را استعمال کرده و در مورد عقود غیر معوض مثل وقف، قرض یا هبه و غیره و همچنین ایقاعات از قبیل وصیت و طلاق بجای «فسخ» اصطلاح «رجوع» را بکار برده است. این دو اصطلاح متخذ از حقوق اسلام میباشد که در آن نیز بهمین نحو استعمال شده است.
- ۲- باید یکی از طرفین عقد تمهید خود را چنانکه باید و شاید انجام نداده یا موجب

(۱) باید دانست در مورد جنون و عن مرد قانون از نظر ادراقی که میخواست است به طبقه اناث بنماید و برای آنکه محرومیت آنانرا از حق طلاق گرفتن جبران کرده باشد بعد از تقدم آنها موجب فسخ دانسته است (ماده ۱۱۲۵ قانون مدنی) و این خلاف اصل کلی است که عیوب در صورتی که مقدم بر ایجاب و قبول باشد یعنی موجب معطل شدن رضای معامله گردد موجب فسخ است (مفهوم ماده ۱۱۲۶ هم حاکی از این اصل است) این قاعده که بعضی عیوب بعد از تقدم موجب فسخ میشوند مخصوص حقوق اسلام و قانون ایران است و علت وضع آن و اینکه مقنن این حق را بر مرد نداده شاید آن باشد که با وجود جنون زن تعدد زوجات جایز است و مردی تواند زن دیگری بجهاله نکاح خود در آورد ولی در مورد زن که حق طلاق گرفتن را ندارد و تمهید شوهرها هم متصور نیست در صورت جنون شوهر چنین قاعده ای باید موجود باشد تا جبران آن محرومیتها بشود.

(۲) آقای دکتر شایگان صفحه ۲۶۴ بند ۲۲۹ حقوق مدنی ایران

(۳) بهمین دلیل فقها خیار را در اینگونه عقود لغو و بيمورد دانسته اند صاحب مسالك در این باره میفرماید

«و لا خيار فی العقود الجایزه کالو کاله اجواز الفسخ فیها دائماً»

فسخ عقود و آثار مترتبه بر آن

قانونی حاصل شده باشد: در قانون مدنی ما مواردی نظیر تخلف شرط، تخلف وصف و همچنین غبن، تدایس، تبعض صفقه و غیره پیش بینی شده که جز در آن موارد و اجتماع شرایط مربوط به آن حصول و تحقق فسخ عقود لازمه متصور نیست بنابراین برای آنکه بتوان چنین عقده را فسخ نمود باید یکی از قوالب معینه در قانون را برای آن پیدا کرد و آنگاه اقدام به فسخ نمود.

حال باید دید در صورتیکه انجام تعهدی غیر ممکن گردد وضع عقد از لحاظ فسخ چگونه خواهد بود؟

غیر ممکن بودن انجام تعهدات را به دو قسم قبل از انعقاد و بعد از انعقاد عقد میتوان تقسیم کرد و گفت: عدم امکان یا قبل از انعقاد عقد موجود بوده است یا بعداً حادث شده و بهر حال یا مطلق است و یا نسبی. اگر عدم امکان مطلق باشد و قبل از انعقاد عقد ایجاد شده باشد عقد مطلقاً باطل است و قانوناً وجودی پیدا نکرده است تا قابل فسخ باشد و در صورتیکه نسبی باشد چه قبل از تعهد موجود باشد و چه پس از آن ایجاد گردد و همچنین در موردی که مطلق باشد و بعد از تعهد ایجاد شود عقد صحیحاً واقع شده ولی قابل فسخ است زیرا متعهد می تواند تعهد خود را انجام دهد و فسخ موکول با اختیار متعهدله خواهد بود.

هر گاه علت عدم امکان انجام دادن تعهد قوه قاهره (Force Majeure) باشد طرف متعهدله می تواند معامله را فسخ کند زیرا فلسفه ای که قاعده فسخ بر آن مبتنی است تحقق یافته و بطوریکه گفته شد دور از عدالت و انصاف است که یکی از متعاقبین مکلف بانجام دادن تعهد و التزام خود گردد در حالیکه طرف دیگر بعللی نتواند تعهد خویش را عملی سازد. از آنجا که در این حالت سبب التزام (Cause d'obligation) او منقطع شده است رعایت اصول حق و عدالت ایجاب می کند که تعهد متقابل متعهدله را هم ساقط بدانیم. مثلاً هر گاه کسی بانقاش ماهر و زبردستی قرارداد کرده باشد که یک پرده نقاشی برای وی ترسیم کند و یک هزار ریال دریافت دارد و عبارت قرارداد حاکی از این باشد که منظور استفاده از زبردستی و مهارت آن نقاش استاد و ماهر بوده است در چنین حالتی اگر قوه قاهره ای مانع از ایفای تعهد بوسیله شخص وی گردد ناگزیر عقد باید منفسخ و وجوهی که متعهدله برای انجام دادن تعهد به متعهد پرداخته باید مسترد گردد و البته در این صورت جبران خسارتی هم بر عهده متعهد تعلق نمی گیرد. ماده ۲۴۰ قانون مدنی در این باره مقرر می دارد:

«اگر بعد از عقد انجام تعهد ممتنع شود یا معلوم شود که حین العقد ممتنع بوده کسی که شرط بر نفع او شده است اختیار فسخ معامله را خواهد داشت مگر اینکه امتناع مستند به فعل مشروط له باشد.» ماده ۲۲۹ قانون مزبور مقرر می دارد:

اگر متعهد بواسطه حادثه ای که دفع آن خارج از حیطه اقتدار او

است نتواند از عهده تعهد خود بر آید محکوم به تأدیة خسارت نخواهد بود. در صورتیکه علت عدم ایفای تعهد خطای شخص متعهد باشد اعم از اینکه این خطا بعلت اهمال یا تمرد او ایجاد گردد در هر حال طرفی که از عدم انجام تعهد متضرر می شود باید خیار فسخ معامله و حق تقاضای خسارات وارده را داشته باشد مبنای حقوقی جبران خسارات زیان دیده در این مورد خطای عقدی (Faute contractuelle) می باشد.

عدم انجام تعهد یا کلی است یعنی هیچک از قسمتهای مختلفه قرارداد جامه عمل نپوشیده و یا جزئی است یعنی عدم ایفای تعهد منحصر به قسمت یا قسمتهای بخصوصی از آن بوده است. هر گاه عدم انجام تعهد کلی باشد شکی نیست که با جمع شدن شرایط فوق مجوز فسخ معامله است ولی در موردیکه جزئی باشد باید دید آیا عقد فقط نسبت بآن جزء قابل فسخ می باشد یا موجب فسخ تمام عقد میگردد؟

از نظر حقوقی بمنظور حل این مشکل باید متوجه تأثیر جزء ایفاء نشده تعهد در مابقی قسمت های آن شد و البته این امر مسئله ای نظری است. هر گاه قاضی جزء انجام نشده از تعهد را آنقدر مهم بداند که غرض متعهد را از انعقاد عقد نقض شده به بیند البته عدم ایفای جزئی از تعهد را مؤثر در تمام عقد باید بداند و در غیر این صورت باید فقط عقد را نسبت بهمان اندازه از عقد قابل فسخ بشمارد. ولی در قانون مدنی ما بنا بر آنچه از مفهوم ماده ۲۴۰ فوق الذکر استنباط می گردد ممتنع بودن یا شدن شرط ضمن العقد که جزئی از تعهد است در هر حال موجب فسخ تمام عقد می گردد.

مسئله ای که بحث درباره آن جالب توجه است اینستکه آیا فسخ عقود صرفاً با اراده یکی از طرفین قرار داد عملی میشود یا برای اعلام آن نظر محاکم دادگستری ضرورت دارد؟

منشاء این سؤال اولاً اصطلاحات گوناگونی از قبیل فسخ، انفساخ، تفاسخ و غیره است که در قانون مدنی ما ذکر شده و ثانیاً سیاق عبارت مواد ۲۳۷ تا ۲۳۹ قانون مزبور در مورد شرط فعل است. تفسیر سیستماتیک این مواد بقدری تولید اشکال کرده که حتی یکی از دانشمندان معاصر حقوق (۱) در این باره می نویسد:

«در موضوع خیار تخلف شرط امری که حل آن خالی از اشکال نیست اینستکه آیا حق مشروط له برای فسخ معامله در صورت تخلف شرط حق مطلق است یا حق مقید. یعنی مشروط له می تواند بمحض آنکه تخلف شرط محرز گردید معامله را فسخ نماید؛ یا اینکه، در شرط فعل مخصوصاً مشارالیه مقید است بر اینکه قبلاً بحاکم رجوع کرده اجبار مشروط علیه را برای عمل بشرط بخواهد اگر اجبار ممکن نشد و عمل هم از جمله اعمالی نبود که انجام آن بتوسط کسی غیر از مشروط علیه ممکن باشد آنوقت از حق فسخ استفاده کند؟»

قبل از آنکه وارد بحث و انتقاد این مطلب و استدلال دانشمند فوق الذکر شویم

(۱) مرحوم منصور السلطنه عدل، حقوق مدنی، چاپ چهارم صفحه ۳۰۸

فسخ عقود و آثار مترتبه بر آن

بی‌مناسبت نیست تذکر دهیم همان‌طور که دانشمند حقوقدان مزبور نیز متذکر گردیده اشکال فوق تنها در مورد خیار شرط آنها شرط فعل جلب توجه می‌کند و درباره سایر خیارات به‌صرف اعمال اراده از طرف شخص ذبح فسخ حاصل می‌گردد. زیرا که بموجب ماده ۴۴۹ قانون مدنی .

«فسخ بهر لفظ یا فعلی که دلالت بر آن نماید حاصل می‌شود».

و ماده ۴۵۱ همان قانون در تبیین ماده فوق مقرر میدارد :

«تصرفاتی که (نوعاً) کاشف از بهم‌زدن معامله باشد فسخ فعلی است» .
کلمه نوعاً حاکی از اینست که هر عملی که در عرف و عادت بعنوان فسخ معمول بین مردم است موجب برهم زدن آن می‌گردد .

اصطلاح انفساخ هم که در قانون ذکر شده دلیل اینست که تحقق فسخ احتیاج به حکم قاضی ندارد زیرا انفساخ لغتاً از ماده فسخ مأخوذ و از باب انفعال است و منظور از آن اینست که در موارد مذکور در قانون بر فرض که اراده یکطرف لازم یا کافی باشد عقد بخودی خود فسخ میشود. مثلاً ماده ۴۵۲ قانون مدنی که می‌گوید :

«اگر متعاملین هر دو خیار داشته باشند و یکی از آنها امضا کند و دیگری فسخ نماید معامله منفسخ میشود» که در این مورد استفاده یکطرف قرارداد از فسخ با وجود عین این حق برای طرف مقابل بنظر قانونگذار برای حصول فسخ کافی نبوده لذا خود حکمی مستقل و مجز از اراده طرف دیگر وضع کرده است. منظور ما از گنجاندن عبارت «یا بحکم تفسیری قانون» در تعریف فسخ نیز اشباه و نظایر این حکم قانونی بوده است .

تفاسخ موردی است که طرفین قرارداد حق فسخ معامله را داشته باشند و هر دواز حق خود بموقع استفاده کنند. کلمه مزبور از همان مصدر فسخ منتهی از باب ثلاثی مزید فیه تفاعل است که بر حسب مقتضای لفظی افاده داشتن دو طرف و دو جنبه فاعلیت را می‌نماید .

با توجه به مراتب فوق نصوص قانونی فسخ معامله را بطور کلی محتاج بنظر قاضی نمی‌داند و اختلاف اصطلاحات نیز چنین مقصود و منظوری را از ناحیه قانونگذار نمیرساند. و اما راجع به تعبیر درباره مقید بودن شرط فعل تصور نمی‌رود استدلال آن دارای پایه و مایه حقوقی باشد. برای توضیح بیشتری در این باره ناگزیر از نقل مواد ۲۳۷ تا ۲۳۹ قانون مدنی است :

ماده ۲۳۷ : «هر گاه شرط در ضمن عقد شرط فعل باشد اثباتاً یا نفیاً کسی که ملتزم به انجام شرط شده است باید آن را بجا بیاورد و در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند بحاکم رجوع نموده تقاضای اجبار بوفاء شرط را بنماید» .

ماده ۲۳۸ : «هر گاه فعلی در ضمن عقد شرط شود و اجبار ملتزم بانجام آن غیر مقدور ولی انجام آن بوسیله شخص دیگری مقدور باشد حاکم

می‌تواند بخرج ملتزم موجبات انجام آن فعل را فراهم کند.»

ماده ۲۳۹: «هرگاه اجبار مشروط علیه برای انجام فعل مشروط ممکن نباشد و فعل مشروط هم از جمله اعمالی نباشد که دیگری بتواند از جانب او واقع سازد طرف مقابل حق فسخ معامله را خواهد داشت.»

راست است که ظاهراً ترتب مواد فوق افاده معنی آنرا می‌کند که حق فسخ مذکور در ماده ۲۳۹ فقط در صورتی قابل اعمال است که تشریفات مندرج در دو ماده قبل آن عملی شده باشد ولی با توجه بیشتری به تفسیر تحت‌اللفظی مواد مزبور خلاف تصور فوق ظاهر و بارز می‌گردد چه کلمه «می‌تواند» در عبارت ماده ۲۳۷ (در صورت تخلف طرف معامله می‌تواند بجا کم رجوع نموده.....) مفید معنی اختیار است و اختیار همیشه در موقعی مصداق پیدا می‌کند که انسان بر سر دو راهی واقع شده باشد و آنوقت هر کدام را که مایل باشد در پیش گیرد و بطرف آن رود حال در موضوع مورد بحث اگر يك راه آن رجوع بجا کم و تقاضای اجبار بوفاء شرط باشد راه دیگر کدامست؟ جز آنکه باید گفت راه دیگر فسخ معامله است؟

استنباطی که از کلام فقها در باره فسخ میشود نیز موافق همین استدلال است چه فقها بطور اعم و بدون استثنا خيار را بمعنی اختیار تعبیر کرده اند صاحب‌جواهر در این باره میفرماید:

«الخيار... هو به معنی الخيرة ای المشية في ترجیح احد الطرفين»

استدلال دانشمند فوق‌الذکر باینکه راه دیگر صرف نظر کردن از فعل مشروط است درست بنظر نمی‌رسد زیرا صرف نظر کردن از فعل مشروط عبارت دیگری از قبول معامله است بهمان نحوی که هست و باز راه فسخ بسته نشده است. گذشته از این عرف و عادت و سابقه حقوقی قانون‌مدنی یعنی فقه اسلامی چنین مراتبی را برای تخلف از شرط ضمن عقد و فسخ معامله مقرر نداشته است.

مضافاً اینکه عبارت ماده ۲۳۹ قانون مدنی که حق فسخ را برای خواهان اجبار متعهد به انجام دادن تعهد یعنی متعهدله شمرده است منظور آن نبوده که حق فسخ معامله متوقف به عدم امکان اجبار مشروط علیه و یا کس دیگر به انجام دادن عمل می‌باشد بلکه منظور آنست که این عدم امکان از موارد عدم امکانی نیست که طرف را معذور از انجام تعهد خود بنماید بعبارة اخري می‌خواهد تفسیر کند که این عدم ایفای تعهد از مصادیق قوه قاهره «Force Majeur» بشمار نمی‌آید و با آنکه می‌خواهد تبیین کند که با وجود اقدام متعهدله به تقاضای اجبار متعهد با ایفای تعهد باز حق فسخ باقی و برقرار است یعنی قانون‌نگزار با وضع ماده مزبور خواسته است مخصص صریح مفصلی برای اصل مسلم «قطعیّت انتخاب راه احقاق حق» که از اصول آئین دادرسی شناخته شده و در عبارات قانون وارد نگردیده است قائل گردد (۱).

(۱) منظور اصلی «Una via electa non datur recursus ad alteram» است. یعنی راهی که انسان انتخاب کرده قابل برگشت نیست. و اصطلاحاً آنستکه اگر کسی در انتخاب دروازه مختلف دادرسی در موضوع واحدی مخیر بود و یکی از آن دو طریق را اختیار کرد انتخاب او قطعی است و نمی‌تواند آن را رها کرده متوسل بطریق دیگر گردد.

فسخ عقود و آثار مترتبه بر آن

بنا بر مراتب فون دایلی برای اینکه معانی و احکام مواد ۲۳۷ تا ۲۳۹ مانند الفاظ آن بر یکدیگر ترتیب دارند موجود نیست .

اما بنا بر بنیاد «**مابن عام الاوقدخص**» فاعده مستنبطه فوق عام و کلی نیست زیرا در موردی که ضمن قراردادی لزوم مراجعه به مقامات صلاحیتدار قضائی برای تحقق فسخ آن پیش بینی شده باشد بدون هیچگونه تردیدی مطابق ماده ۱۰ قانون مدنی احترام عقیده متعاملین واجب و لزوم مراجعه به مقامات مذکور جهت فسخ آن قرارداد حتمی و مسلم است . مورد دیگری که حکم محکمه موجب فسخ معامله می گردد موضوع مواد ۴۴۴ و ۴۴۵ قانون تجارت است .

ماده ۴۲۴ : «هر گاه در نتیجه اقامه دعوی از طرف مدیر تصفیه یا طلبکاری بر اشخاصی که با تاجر طرف معامله بوده یا قائم مقام قانونی آنها ثابت شود تاجر متوقف قبل از تاریخ توقف خود برای فرار از ادای دین یا برای اضرار به طلبکارها معامله ای نموده که متضمن ضرر بیش از ربع قیمت حین معامله بوده است آن معامله قابل فسخ است مگر اینکه طرف معامله قبل از صدور حکم فسخ تفاوت قیمت را بردارد دعوی فسخ در ظرف دو سال از تاریخ وقوع معامله در محکمه پذیرفته می شود» .

ماده ۴۲۵ : «هر گاه محکمه بموجب ماده قبل حکم فسخ معامله را صادر نماید محکمه باید پس از قطعی شدن حکم مالی را که موضوع معامله بوده است عیناً بمدير تصفیه تسلیم و قیمت حین معامله آن را قبل از اینکه دارائی تاجر به غرماً تقسیم شود دریافت دارد و اگر عین مال مزبور در تصرف او نباشد تفاوت قیمت را خواهد داد» .

از آنجا که مواد فوق کلاً مقتبس از قانون اروپائی است ترتیب فوق را برای فسخ معاملات تاجر و ورشکسته اختیار کرده و اصطلاحاتی از قبیل دعوی فسخ (Action en résolution) و حکم فسخ و غیره را در آن گنجانده است .

